

# پروسی و نقد کتاب

- نگاهی به سعدی شاعر عشق و... / سید عبدالله انوار
- درباره هشت نامه به چریکهای فدایی / هوشنگ ماهرویان
- دولت حداقلی پوپری ضامن... / جواد ماهزاده
- برآمدن و برافتادن امپراتوری آمریکا / سیما سلطانی

## «سعدی شاعر عشق و زندگی»

● سعدی، شاعر عشق و زندگی

● دکتر محمد علی همایون کاتوزیان

● چاپ اول، ۱۳۸۵

● ۲۵۸ صفحه - نشر مرکز

در جوانی وقتی که کتاب تاریخ ادبیات فرانسه به قلم گوستاو لانسون را می‌خواندم و تحلیل او را درباره کارهای ادباء و نویسندگان مورد بحث او می‌دیدم و اینکه چگونه این تحلیل‌گر و شارح با دقت همه نوشته‌های هر نویسنده را خوانده و از عصاره کار آنها هسته مرکزی ذهن او را تشخیص داده و سپس این هسته مرکزی را در یکایک کارهای او برده تا خواننده بداند این نویسنده از نوشتار خویش چه هدف و غایتی را در نظر داشته و چگونه این هدف را بمنصه ظهور رسانده و یا نتوانسته یعنی در بیان مافی‌المنظور خود موفق نشده و بلکه به قول منطقی‌ها به اقوال متضاد یا تحت تضاد افتاده است. رنج می‌بردم که چرا چنین تحلیل‌گرهایی در تاریخ ادبیات ما به جای این همه تذکره‌نویس و تاریخ ادبیات نگار نداریم که پژوهشگر نمی‌تواند حتی یک تاریخ تولد و یا مرگ نویسنده‌ای را از آنها استخراج کند و متأسفانه این نقیصه تنها شامل تذکره‌نویسان ایرانی نبوده بلکه در تاریخ‌های مباشر این‌گونه بحثها در نوشته‌های عربی هم یافت می‌شود. بنگرید به تاریخ ابن خلکان یا در موارد بحث آغانی به آغانی و حتی فهرست‌های معتبر چون فهرست ابن ندیم و امثال آن گرچه سالیانی چند عمر در قرائت آنها گذاشتم و نتوانستم شسته و رفته چیزی از سرنوشت افراد مندرج در آنها بدست آورم ولی خوشبختانه در این اواخر آباء یسوعین به داد عربها رسیده‌اند و با زحمات دائر خود تا

حدی روش تحقیق و تحلیل و توصیف غربی را به آنها نشان داده‌اند چه امروز در کارهای مصریها و لبنانی‌ها و حتی سوریها و عراقیها آثار پخته و قابل استفاده درین زمنه بسیار دیده می‌شود. گرچه این نقص در تحلیل و تشریح از سالهای دور به تذکره‌نویسهای ایرانی گوشزد می‌شده چون انتقاد شدید آخوندزاده به هدایت درباره شاعران مجمع‌الفصحاء و یا انتقادهای جسته و گریخته به صورت مقاله در پاره‌ای از مجلات و روزنامه‌ها در بعد از مشروطیت ولی این انتقادها چون فقط به صورت نقد بودند مؤثر در تغییر روش تذکره‌نویسان نمی‌افتاد زیرا نقد وقتی مؤثر می‌شد که مستقیماً نویسنده نقاد خود یا دیگری به روش جدید به تحلیلی پردازد و سرمشق و الگویی به دست مخاطب دهد مثل کارهای آباء یسوعین برای عربان. خوب در یاد دارم به ایام خدمت در لغت‌نامه دهخدا بارها به وقت معرفی فردی در لغت‌نامه با روانشاد دکتر معین درباره این نقص صحبت می‌رفت و حتی از ایشان خواسته می‌شد که در اسماء اعلام لغت‌نامه این روش به کار گرفته شود. مرحوم ایشان با وجود تأیید این قول درباره این تقیصه می‌گفتند این روش باید به جد در تاریخ ادبیات بکار گرفته شود نه در اسماء اعلام لغت‌نامه چه درینجا منظور از اسم علم فقط اظهار تذکر است از صاحب نام نه تحلیل دقیق کارهای او. باز به خاطر دارم با مرحوم دکتر صفا که آن کار پر حجم و سترک را در تاریخ ادبیات کرده‌اند چه در لغت‌نامه و چه در کتابخانه ملی که برای دیدن نسخه‌ای می‌آمدند سخن ازین تقیصه می‌رفت و ایشان می‌گفتند بلی چنین تقیصه‌ای در کارهای ادبی ما وجود دارد ولی چشمگیر نیست زیرا اغلب قصیده‌سرایان و حتی می‌توان گفت اکثر متأخم بکلی در قصائد خود جز مدح ممدوح توجه به چیز دیگر ندارند لذا اثر آنها از ابتدا آشکار است که برای چه غایتی بوجود آمده و حاجت به تحلیل آنچنانی ندارد. ازین قصیده‌سرایان که بگذریم به کارهای عارفان و صوفیان و ادیبان صوفی مسلک می‌رسیم. در این کارها هم هدف از نوشته‌ها به صورت آشکار معلوم است و آن یا نقل اقوال صوفیانست و یا بحث در حالات و مقامات صوفیان و عارفان یا پند مرشد است مبنی بر فروگشتن زندگی فانی و ارجگزاری به زندگی اخروی و اتفاق را درین قسمت نیز آنچنان اتفاق در عقائد است که هیچ حاجت به تحلیل‌گر و عصاره‌یاب افکار آنها نیست چه گاهگاه عین کلمات یکی در کار دیگری منعکس است خواه به صورت انتقال یا به صورت توارد یا به صورت نقل قول بدون هیچ اختلافی. خواننده فی‌المثل در رساله قشیریه یا مصباح‌الهدایه یا کشف‌المحجوب هجویری و امثال آنها یک هدف و یک عصاره فکر را عریان می‌بیند و آن دیگر نیاز به تحلیل ندارد و به عبارت دیگر کار صوفی از ابتدا معلوم است و خود کار



● دکتر محمد علی همایون کاتوزیان (عکس از علی دهباشی)

به آشکارا بهتر از هر تحلیل‌گری هدف خود را می‌رساند. اما ازین دو گروه که بگذریم به تاریخ و تاریخ‌نویسی می‌رسیم و درینجا هم حاجت به تحلیل نیست زیرا تاریخ‌درینجا تاریخ انسان آزاد نیست که هر فردی اراده آزاد داشته باشد و رأی خود را در نهایت آزادی ابراز نماید و تحلیل‌گر هم در تحلیل خود سعی نماید هسته مرکزی ذهن او را بیابد و بعد ببیند او چگونه این هسته فکری را در نوشتارهای خود بمنصه بروز گذاشته است. تاریخ ما سراسر میبین ظلم‌های صاحبان قدرتند و هر که آمده درخت ظلم را با خون بی‌گناهان آبیاری کرده و چون در گذشته دشنه ظلم را به خلف خود سپرده است و به عبارت دیگر حلقات سلسله ظلم بدون انفصال مستمر بوده است. خلاصه و عصاره تاریخ ظلم و بیداد ظالم شرقی و تحمل نابهنجار مظلوم شرقی است چنین ظلمی چون جنس است به قول منطقی‌ها هر ظالمی با فصل متعلق به خود نوع بیدادی را به مصداق می‌رسانده است و چه خوبست این انواع ظلمها تحلیل نشود، چه تحلیل زشتی خود اشاعه زشتی است. انصاف را این بیان روانشاد دکتر صفا در تحلیل تاریخ و ادب ما کاملاً صحیح بود و بواقع در جوامعی که خاک مردگان بر حلقها ریخته‌اند و آدمی در زیر شلاقها به پائین مرتبه جاندار تنزل کرده چیزی قابل ابراز و بروز ندارد تا به دست صاحب ذهنی به تحلیل کشیده شود ولی با اینهمه در برابر اقوال تذکره‌نویسان این نقص ادبی در

کارهای ادبی وجود داشت گرچه مرحوم دکتر صفا دلائل خوبی عرضه می‌کرد.

به حدود چهل و چهار سال پیش (بیشتر یا کمتر) مرحوم علی دشتی به تحلیل تعدادی از شاعران پرداخت و شماری ازین تحلیل‌های او به زمان حیاتش در دسترس قرار گرفت و شمار دیگر بعد از حیاتش. انصافاً کار او برخلاف کار گذشتگان از لون دیگر بود و در نوشته‌های دشتی شاعر مورد تحلیل قرار می‌گرفت ولی به نظر تحلیلها تا حدی شخصی و به قول فرنگی‌ها سوبژکتیو (subjective) بود برین تقریر که فرد تحلیل شده خود دشتی در قالب شاعر تحلیل گشته بود. فی‌المثل در کتاب قلمرو سعدی خواننده دشتی را می‌دید که با نام سعدی تحلیل گردیده است که البته این تحلیل با اراجیف و جمله‌پردازیهای تذکره‌نویسان فاصله‌ای کبعمدالمشرفین داشت ولی تحلیل سعدی نبود گرچه به قول کانت انسان در شناسایی به فنومن می‌رسد نه نومن و در شناسایی در تحلیل هر شاعر تحلیل‌گر باید شاعر را به صورت فنومنی (= پدیدار) که مجموع امر عینی (درینجا شاعر) و امر ذهنی (درینجا برداشت مُعرّف و تحلیل‌گر) ارائه دهد نه صرف تحلیلهای مصنوع ذهن. مرحوم دشتی به نظر اینجانب هر شاعر را آینه‌ای فرض می‌کرد و خود را در آینه آن شاعر می‌دید آنهم آینه‌های گوژ و کاو. باری کارهای دشتی را می‌خواندم و تا حدی به این التهاب درون با آنها تسکینی می‌دادم ولی گمگشته خود را جستجو می‌کردم تا اینکه دست تقدیر این روزها در بازار کتاب کتابی به دستم داد به عنوان سعدی شاعر عشق و زندگی. چون به خواندن آن پرداختم هرچه پیش رفتم در طئی صفحات آن تحلیل گمگشته خود را در هر ورقی بهتر از ورق دیگر آن یافتم و چون به پایان آن رسیدم دوباره به خواندنش پرداختم و چون تشنه لبی که در کویری به چشمه‌ای رسد که به یک تجرع و دو سه تجرع قناعت نمی‌کند در بازگشت به خواندن هر صفحه را دوبار و سه بار از صدر تا ذیل مرور می‌کردم و هر بار از تحلیل‌های نویسنده آن سعدی را در زمینه‌های مختلف بیشتر می‌شناختم. گرانی و سترکی کار نویسنده برای من ایجاب می‌کرد که نویسنده آن را بشناسم و چون به هیچ وجه مقدورم نبود که او را بشخصه بشناسم چه او در لندن بود (طبق مسموع) و اینجانب در گوشه قریه متروک کاشانک شمیران و بینهمايون بعيد و از سوی دیگر بنا بر قول قداماء در شناخت هر اثر شناخت رؤوس ثمانیه آن اثر از واجبات است و مؤلف هر اثر یکی از آن رؤوس ثمانیه می‌باشد به ناچار در شناخت خود از مؤلف برین بسنده کردم تا از اطلاعات و ارجاعاتی که نویسنده درین اثر خود ضمن تحلیل‌های متعدد می‌دهد بهره گیرم. اما آنچه ازین ارجاعات بدست آوردم نویسنده را دریافتم که اکثر دواوین و نثرهای فارسی را طلبه‌وار خوانده و در آنها

غور کرده است و بدین ترتیب با کوله بار سنگین از ادبیات فارسی قدم در تحلیل سعدی گذارده است و در نوشته های خود با اشاره به اشعار شاعران پارسی گو یا به نثرهای سنگین وزن فارسی می رساند که او محشور با کارهای اصیل ادب پارسی بوده و انصاف را در توالی مقالات بیست گانه این متن ها او در نهایت مهارت به تتالی مطالب و به قول فرنگیها "successivité" دست یازیده است. انسجام مطالب می رساند که نویسنده قدرت فراوانی در تحلیل و ارائه مطالب دارد چه تتالی مطالب درین کتاب به قدری جذّاب است که خواننده علاقه مند است که پس از ختم هر مقاله به مقاله دیگر پردازد و خوشبختانه این مطلب برای قارئین این کتاب که مقالات در پی یکدیگرند مسأله حالت انتظاری را پیش نمی آورد ولی برای خوانندگانی که به صورت مقاله و مقالات به فاصله چند ماه از یکدیگر ارائه می شده اند بی شبهه مسأله الْأَلَيْتِظَارُ اشْدُّ مِنَ الْمَوْتِ را ایجاد می کرده است. حال که به اجمال به نویسنده و تکوین کتاب آشنا شدیم به اصل مطلب می پردازیم تا بینیم او سعدی را چگونه شناخته و به چه صورت به تحلیل او پرداخته و ارائه کرده است. نویسنده طبق مطالب کتاب پس از غور در کارهای سعدی و عصاره یابی از اشعار و نثرهای او به این نتیجه رسیده است که سعدی سخنور است که: «در باره و جوه فردی و خصوصی زندگی گفتگو کرده است و هم درباره مسائل عمومی و اجتماعی» (ص ۲۰۴) و به نظر این نویسنده سعدی جامع الاطراف بوده و در یک مورد خاص هیچگاه صحبت نکرده است بلکه همه طورهای زندگی را با نظر تیزبین خود تجربه نموده است. این نظر نویسنده درباره سعدی غیر از مورد بیان شده در فوق در چند جای دیگر این کتاب آمده است و برای آنکه به این نظر اجمالی نویسنده بیشتر آگاه شویم با اجازه خواننده و مراعات ضیق صفحات مجله در نهایت ایجاز وارد یکبارگی مقالات بیست گانه او می شویم بدین شرح:

در مقاله نخست او صحبت از دو جدالی می کند که سعدی یکی از آن دو را در بوستان و دیگری را در گلستان آورده است. نویسنده ضمن توضیح مطالب دو جدل بر آنست که سعدی به نحو احسن جلسات جدل را از آغاز تا پایان که بافحام یکی از طرفین انجامیده با کلمات زیبای خود اداره کرده است و سرانجام این جلسه های جدلی به آن کشیده که مُفَحَّم طاقّت نیاورده و طبق رسم شرقیان دست به یقه دیگری برده و کار به محضر قاضی کشیده شده است. قاضی پس از شنیدن قول طرفین خود قول ثالثی ارائه داده و دو طرف جدل را از رد و بدل کردن کلام جدلی از هم جدا کرده است. نویسنده پس از ارائه دو جدل از طرف سعدی خود به قضاوت می نشیند و می گوید سعدی در



ضمن بیان جدل مجادلین به خوبی توانسته این صنعت منطقی را به خواننده افهام کند چه جدل از صناعات خمس منطقی است و دلایل در آن تکیه یا بر برهانیات می‌زند و یا بر مقبولات و سعدی به نحو شایسته دو متکای برهانی و مقبولی را در این کار خود نشان می‌دهد و قدرت خود را در مرآه می‌رساند.

**مقاله دوم که با عنوان «فرار سعدی از مدرسه»** معنون است نویسنده با برگرفتن یک حکایت از گلستان (از باب دوم در اخلاق درویشان) از سعدی نقل قول می‌کند که در دمشق بر اثر دلتنگی از دوستان او شهر را ترک گفته و به بیابان زده و در بیابان اسیر مسیحیان شده است. بعد سعدی می‌گوید: با جماعتی از یهودیان اسیر دیگر به کار گِل واداشته شدم تا آنکه دوستی مرا خرید و آزاد کرد و سپس به ازدواج دختر خود درآورد اما این وصلت که بنا را بر آزادی از اسارت داشت دیری نپایید و به جدایی با این دختر انجامید. نویسنده پس از بیان داستان شرحی مستوفی درباره داستانها و حکایات سعدی می‌آورد و بحث دقیق در تکوین آنها می‌نماید. او معتقد است که اکثر این داستانها تحقق و وقوعی در خارج ندارند بلکه ساختگی می‌باشند و در ساختن و پرداختن آنها یا مخیله سعدی به تخیل پرداخته یا مخیله دیگری و به وسیله او نقل قول شده است و برای صحت این نظر خود نویسنده گاهی به تطابق تاریخی در مفاد این داستانها می‌نماید و

تأیید نظر خود را ازین تطبیقها می‌گیرد و سعدی‌پژوهان چه خوبست که به این طرز استدلال نویسنده توجه کنند که طریق نیکویی برای تشخیص صدق از کذب است. چه نویسنده در ضمن بیان این داستان به جهت تطبیق اسارت سعدی با خارج صحبت از جنگهای صلیبی و تاریخهای وقوع آنها می‌نماید. و به خواننده می‌گوید برای یافتن حقیقت و واقعیت یک امر تاریخی تطبیق سال واقعه چقدر مشکل‌گشااست پس از این بیان او می‌گوید ضمناً در این داستان به وجهی خاص سعدی از ناله‌های غریب در غربت سخن می‌گوید و به خوبی این درد غربی را که از لوازم غربت است نشان می‌دهد.

مسأله فرار از مدرسه نویسنده را به یاد فرار غزالی از بغداد می‌اندازد و به روزگاری که غزالی در اوج مقام و منزلت در بغداد و در مدرسه نظامیه بود که او درین روزگار و قدرت یک‌باره دچار شک می‌شود و این شک او را به مرض سخت خیالی می‌کشاند و بر آن می‌شود که طاق و رواق مدرسه را فروگذارد و با لباس میدل به بعلبک رود و در گمنامی با ریاضت‌های سخت بزید تا در سرمنزل صوفیان فرود آید و با این حال قال رها کرده غزالی پس از ریاضتها راه طوس و منزل خود پیش می‌گیرد ولی قسم می‌خورد که دیگر به بحث و جدل و مراء برنخیزد و عارفانه گوشه عزلت بگیرد. نویسنده پس از بیان این تحول حال غزالی می‌گوید سعدی با آنکه به احوال صوفیان آگاهی کامل داشته ولی بهیچوجه عارف و صوفی نبوده و بهترین دلیل برای این قول نص صریح این آیاتست با این مطلع: «صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه» پس فرار او اشتیاق به سلوک در وادی صوفیان نبوده است و باید چیزهای دیگر باشد که او یکایک این صفهای احتمالی را به وصف می‌کشد. اما گوینده‌ای می‌گوید شاید سعدی می‌خواسته درین داستان با بیان دیگر از حالِ گوسفند رها شده از دست گرگی به وسیله بزرگی سخن گوید که آن بزرگ به عاقبت در شب هنگام حلق گوسفند را با کارد بمالید و روان گوسفند به این رهاکننده خطاب کرد «که از جنگال گرگم در ره‌ودی / ولیکن عاقبت گرگم تو بودی» سعدی هم می‌خواسته به پدرزن آزادی‌بخش او از کارِ گِل و اسارتِ فرنگان بگوید درست است که مرا آزاد از اسارت کردی ولی به عاقبت دچار نیشهای زهرآلود دختر عانسه (ترشیده) خود کردی که صد بار تلخ‌تر از آن اسارت بوده است (چنانکه صاحب عیالان به خوبی واقفند).

**مقاله سوم:** در بیان حال افسردگی سعدی است به گاه شروع به نگارش گلستان. نویسنده درین مقاله مثل یکی از اصحاب برجسته روانکاوی اشارت دقیق به حال افسردگی می‌کند که امروز در تداول عام به نام depression است و می‌گوید از آنجا که



افسرده هیچگاه درد خود را به صراحت بیان نمی‌کند بلکه همیشه در تحت کلماتی یا جملاتی خاص آن درد نهانی را بیان می‌دارد که فقط درد آشنا می‌تواند به آن پی برد و تخصص روانکاو هم همین است که از مطالعه این کلمات و جملات مبهم پی به درد صاحب درد برد لذا با مطالعه کلمات سعدی در مقدمه گلستان چون یک روانکاو درد آشنا از این کلمات آغازین و نخستین گلستان به این می‌رسد که سعدی در نهایت افسردگی دست به تحریر گلستان زده است (مطلبی که تاکنون هیچ سعدی شناس متوجه آن نشده است) به نظر غرض نویسنده از بیان این قول تأیید آن قولی است که به آن رسیده مبنی بر آنکه سعدی جامع‌الاطراف بوده و همه چیز را تجربه کرده است حتی افسردگی و رنج حاصل از افسردگی.

**مقاله چهارم:** درین مقاله نویسنده مسأله سفرها و حضرهای سعدی را به بحث گذارده و در اینکه سعدی سفرها کرده و به قول عربان مرد سیبل بوده جای سخنی نیست درست بعکس حافظ که دل از شیراز و آب رکن آباد نمی‌کنده است متتها چون تاریخ وفات و حیات سعدی به صورت دقیق بدست نیست، نویسنده برای تشخیص دوران سفر و حضر یا تولد و مرگ سعدی چنین دانسته که یا ابتدا به این دو تاریخ پردازد و یا بعکس با آگاهی از سفر و حضر بتواند حتی به احتمال و تخمین مرگ و تولد سعدی را معلوم گرداند و درین بازگشایی است که اطلاعات وسیع او در میدان ادب فارسی به خوبی آشکار می‌شود چه او برای ره یافتن به مقصد خود از هر مورد خاص ادبی چه از مدارک شرقی و چه از مدارک غربی با رعایت دقیق قواعد تعادل و تراجیح در اخبار سود جسته و سرانجام در صفحه ۷۰ این کتاب به اینجا رسیده که سال ولادت سعدی باید بین ۶۰۰ تا ۶۰۶ هجری باشد و سال درگذشت او بین ۶۹۰ تا ۶۹۳ هجری و با این بازگشایی تاریخ تولد و مرگ در ضمن نویسنده نشان داده که سعدی لقب خود را از کدام فرد خاندان زنگی گرفته است و چگونه پس از باز آمدن به شیراز دوباره این شهر جنت تراز را ترک گفته است چنانکه خود او می‌گوید:

وجودم به تنگ آمد از جور تنگی      شدم در سفر روزگاری درنگی

مضافاً درین مقاله نویسنده می‌گوید این سفرها موجب شده‌اند که او با دو برادر ایرانی جوینی دوست شود و این دو برادر پس از آنکه در دستگاه مغولان به مقام‌های بالا رسیدند و درین مقام با شمشیر مغولی جنایتها کردند چون به زیر ستور مغولی بردن سبب الموت یعنی پناهگاه رنج‌کشهای ایرانی از دست ترک ماوراءالنهری و عرب‌های اموی و عباسی به آخر با تیغ همین مغولان مخدوم سر را از بدن جدا شده یافتند و باز

مصداق این قول محقق شد: مَنْ سَلَّ سَيْفَ التَّمَنِ قُتِلَ بِهِ.

**مقاله پنجم:** نویسنده در اینجا از یک مصرع شعر سعدی که می‌گوید: «مرا در نظامیه ادرار بود» استفاده می‌کند و آن را عنوان مقاله می‌کند و می‌گوید سعدی به قول امروزها بورسیه مدرسه نظامیه بغداد بوده یعنی ازین یونیورسیته به اصطلاح بچه نثرهای امریکا رفته اسکالرشیب scholarship داشته و در ضمن بر حسب نقل قولی از خود سعدی او شاگرد درس خوانی نیز بوده است. چه سعدی طبق حکایتی می‌گوید این درس خوانی و زرنگی من موجب شد که مورد حسادت سخت یکی از همشاگردیهایم واقع شوم و این حسادت آنچنان در من اثر گذاشت که به نزد استاد شکایت کردم استاد در برابر این سخنم پاسخ خوبی به من داد و گفت: اگر حسد بد است غیبت از آن بدتر است. این داستان اعم از آنکه صادق باشد یا کاذب یا کاذب یکاش پند این داستان آویزه گوش ما ایرانیان می‌شد زیرا که نقل مجلسمان غیبت از یکدیگر است. درین مقاله ما می‌بینیم که نویسنده با چیره دستی به کسانی که از حکایات رئالیسم سحرآمیز گونه سعدی دلیل می‌آورند مبنی بر اینکه سعدی به فلان نقطه‌ها رفته: چون از دریا بدون کشتی گذشتن اهل حقی و به مغرب رفتن او با سعدی که البته او را سفینه‌ای برده و به مغرب رسانده است که کشور مغرب را سعدی دیده. نویسنده می‌گوید همه اینها داستانهای تخیلی است و قابلیت استناد برای حکمی ندارند و باز نویسنده با ارجاعات دقیقی که در اقوال خود می‌آورد و نشانه از عمق اطلاع او در ادبیات فارسی است به خواننده هشدار می‌دهد که این بیت سعدی:

۳۹۴

چگوم کر آنم چه بر سر گذشت      به صنعا درم طفلی اندر گذشت

خواننده را به این فکر نیندازد که سعدی به صنعا پایتخت یمن رفته و در آنجا صاحب طفلی شده که با داغ خود سعدی را داغ کرده است و به همین نهج است سفر سعدی به هند و سومنات و هندوکشی او که همه خیالی است و رنج پرفسور هائری ماسه فرانسوی برای صدق آن تیر به تاریکی انداختن است. نویسنده با داشتن دلائل محکم سفرهای سعدی را در محدود بغداد و دمشق و حلب و شامات و حجاز که آنهم مکه باشد فقط سفرهای حقیقی غیرخیالی می‌داند.

**مقاله بعد:** با عنوان دروغ مصلحت‌آمیز بهتر از راست فتنه‌انگیز می‌باشد که برگرفته از یک قول سعدی است. گرچه عنوان مقاله طرح یک فضیلت یا ردیلت (چه بعضی‌ها معتقدند دروغ به هر صورت ردیلت است) در فهرست فضائل و ردائل است ولی نکته مخفی درین حکایات حاوی دروغ مصلحت‌آمیز و راست فتنه‌انگیز استبداد شرقی



● سید عبدالله انوار (عکس از علی دهباشی)

حاکمانست که در نزد این مستبدان ظلام غدار چیزی که بعنوان احترام به انسان و انسانیت باشد وجود ندارد چه اگر انسان در نزد حاکم شرقی محترم بود اصلاً حاجتی به طرح دروغ مصلحت‌آمیز و راست فتنه‌انگیز نبود زیرا اگر به داستانی که سعدی در اینجا آورده است توجه کنید می‌بینید که مسأله در حول کشتن اسیر بی‌پناهی دور می‌زند که مورد سخط ظالم بر تخت سلطنت نشینی قرار گرفته که به صرف اسیر بودن باید تیغ درخیم آن ظالم را برگردن خود حس کند. این نگون بدبخت چون دست خود را از هر وسیله‌ی رهایی کوتاه می‌بیند شروع به سقط گفتن به آن ظالم می‌کند. آن حاکم ظالم اسیرگش که صدای آن اسیر مظلوم را می‌شنود از یک وزیرش مفاد فریاد این مظلوم را می‌پرسد وزیر می‌گوید این بیچاره دعا می‌کند و از خدا می‌خواهد که شاه از خشم بدر آید و از سر تقصیر (کدام تقصیر) او درگذرد و وزیر دیگر که از حواشی متملق شاه (متأسفانه ظالمان و مستبدان متملقان فراوان در کاخ استبدادی خود دارند) می‌باشد می‌گوید هم آن وزیر دروغ می‌گوید و هم این اسیر سقط می‌گوید. شاه درین وقت (البته شاه خیالی سعدی نه شاه حاکم مستبد واقعی) می‌گوید دروغ مصلحت‌آمیز این وزیر بهتر از راست فتنه‌انگیز تو است چه در قول او انگار مصلحتی است و از آن تو برقراری غیر مصلحتی. بی‌شبهه این داستان از داستانهای خیالی سعدی است چه استبداد شرقی

هیچگاه چنین صحنه‌ای را بوجود نمی‌آورد. حاکم مستبد بر مرکب غرور سوار است و گوش شنوا به آه مظلوم ندارد. سعدی می‌خواهد با این داستان و داستانهای دیگر درین زمینه که نویسنده به زیبایی نقل می‌کند در دل این ظالم انصاف و عدالت تزریق کند ولی نرود میخ آهنین در سنگ (تا چه رسد به سوزن ظریف سورنگ). اما اگر ازین موارد درگذریم و به خود مسأله اخلاقی بدون ارتباط به ظالم و مظلومی توجه کنیم معلماًن اخلاق می‌گویند درینجا ملاک بهتر بودن دروغ مصلحت‌آمیز یا بدتر بودن آن وابسته به مصداق تحت این حکم است اگر مصداق به وجهی باشد که با دروغ مصلحت‌آمیز رافع شرّ عظیمی شود بی‌شبهه دروغ مصلحت‌آمیز نیکو است و الاً اگر دروغ مصلحت‌آمیز منجی ظالم و حاکم جباری باشد نه! چه چنین دروغی در واقع فتنه‌انگیز است و موجب پایمال شدن خون بی‌گناهان بسیار است. نویسنده درین مقالت اشارت به تملق‌گویی نیز می‌کند (که متأسفانه نود درصد قصائد عزّای شاعران قصائدسرای ایرانی مشحون ازین تملقهای جامعه ویران کن است و سردهسته آنها عنصری ملک‌الشعرای محمود ظالم است و همانطور که ظلمهای سلطان محمود غارتگر قتال جبار زشت است تملقهای این ملک‌الشعراء از آن زشت‌تر است چه اعانت به ظالم به هر نحوی از ظلم ظالم نکویده‌تر است. لطفاً تاریخ ایران را ورق بزنید و ببینید تملقهای متملقان مفتضح چه به روز حاکم‌ها آورده و چه به روز محکوم‌های بی‌کس. ای چه خوش بود فی‌المثل خاقانی و انوری... و قاتنی... درپوزه و گدا به جای آن اشعار ظالم‌تراش قصیده‌هایی مثل قصیده سعدی خطاب به حاکم مغولی انگیاتو می‌گفتند تا شاید رخنه‌ای درین کاخ استبداد شرقی پیدا می‌شد).

**مقاله بعد:** مقالته است با عنوان «سعدی گُشی» درین مقالت نویسنده یک منحنی سینوسی کامل از مدح و ذم سعدی می‌کشد که هم دارای نقطه ماکزیم و هم نقطه می‌نیم است. در قسمت ماکزیمم بزرگان ادب کنونی فارسی چون مرحوم قزوینی و فروغی و عباس اقبال آشتیانی را نشان می‌دهد که با جلادت به مدح سعدی از جنبه‌های مختلف ایستاده و از حق سعدی به قول خود او «من سعدی آخر زمانم» دفاع کرده‌اند و در شاخه می‌نیمم چپ‌روها را به تعریض نه به تصریح نشان می‌دهد که سعدی را به صورت یک «آخوند اندرزگو» معرفی می‌کنند. چون به قول منطقی‌ها ادل بر شیء وجود خارجی شیء است. خوشبختانه درباره سعدی این وجود خارجی موجود است و آن این آثار گرانبهای اوست لذا اگر کسی فی‌المثل این ترجیع‌بند «بنشینم و صبر پیشه گیرم» سعدی را بخواند و اهل ادب باشد ولی به مدح او نایستد این چنین کس فاقد قوه تمیز

ادبی است و سخن با او به تعبیر سعدی «اثر نکردن نفس گرم در آهن سرد است». انصاف را نویسنده درین مقاله با قلم رسای خود از هر وکیلی بهتر در دادگاه ادب فارسی از سعدی دفاع کرده است. باید بخوانید و از این دفاع لذت برید.

مقاله بعد: سخن در حماسه‌سرایی سعدی است. نویسنده درین مقاله با توجه به مقاله آقای دکتر متینی درین باب معتقد است که سعدی در میدان حماسه میر میدان و ابوالفوارس نبوده و در یکی دو داستان که در بوستان و گلستان درین باب مندرج می‌باشند نویسنده نشان می‌دهد که درین زمینه سعدی به پای فردوسی نمی‌رسد. ولی بعد او می‌گوید حماسه نباید فقط بر حماسه رزمی و زورآزمایی با اشکیوس و تیر در دیدگان اسفندیار قرار دادن باشد بلکه حماسه برای میدان عشق و فسحت عدل و انصاف و اخلاقیات نیز می‌آید و برای قدرت سعدی درین میدانها کافی است فقط به غزلیات او رجوع گردد تا دیده شود چه کس هم‌آورد سعدی درین میادین است. سعدی اشعاری در غزل دارد که تا غزل وجود دارد این اشعاری رقیب باقی می‌مانند لذا چه حماسه‌ای بالاتر ازین حماسه.

مقاله بعد: این مقاله با عنوان «من استاده‌ام تا بسوزم تمام» آمده و درینجا نویسنده با زیبایی خاصی از شبی صحبت می‌کند که چشم سعدی بر اثر بی‌خوابی نخفت و گوش او به گفت و شنود شمع و پروانه آنات بی‌خوابی او را پُر کرد. سعدی درین گفتگو گفته‌های شمع را جانسوزتر و گدازنده‌تر می‌بیند و از نو مسأله عشق و عاشقی عارفان طرح می‌شود و درین موارد که مسأله عشق عارفان پیش می‌آید باز نویسنده در عین آنکه سعدی را عارف نمی‌داند (بنا بر قول خود سعدی) ولی در تأیید قول خود که سعدی را مرد جامع‌الاطراف می‌داند می‌گوید سعدی در تبیین عشق صوفی اقوالی مثل اقوال بزرگان متصوف گفته است که البته این دو قول سعدی موجب شده که بعضی‌ها او را راسخ در معانی اقوال خود نمی‌دانند چه در بعضی از مواضع او حامی عارف است و در بعض دیگر ناقد و لذا حمایت و انتقاد سعدی از امری قابل ارزش و پذیرش نیست. نویسنده در پاسخ می‌گوید سعدی مردی التقاطی است البته التقاطی بر حسب تعبیری که نویسنده ازین کلمه می‌کند و می‌گوید سعدی در اخلاقیات و مسائل انسانی هیچگاه از اقوالی که گفته عدول نکرده است و درین اقوال راسخ می‌باشد. بلی سعدی در عرفانیات مطالبی چون مولانا و بزرگان صوفی ندارد ولی درین اصل که راه خداشناسی را نمی‌توان با قدم عقل پیمود مثل مولانا که می‌گوید «پای استدلالیان چوین بود» سعدی هم می‌گوید: «ره عقل جز پیچ در پیچ نیست / بر عارفان جز خدا هیچ نیست». درینجا سعدی

مثل هر خداجوی عارفی از راه عقل می‌گریزد و خدا را با عقل دگری که مولانا آن را عقل کلی می‌گوید می‌جوید و بر آنست هر چه جز خدا مورد لحاظ واقع شود سراب شرک است نَعُوذُ بِاللَّهِ عَنِ الْوَقُوعِ فِيهِ. نویسنده درین مقاله بحث عالمانه مشبعی از آداب صوفیان قرن هفتم هجری (قرن سعدی) می‌کند که بواقع خواندنی است و به آخر هم در یادداشتهای پایانی مقاله خود اشارتی به آراء مخالفان عرفان معاصر می‌نماید که بسیار دقیق است.

**مقاله بعد:** این مقاله که با عنوان «در اخلاق درویشان» می‌آید برگرفته از عنوانی است که سعدی به باب دوم گلستان خود داده است. نویسنده می‌گوید مراد سعدی از درویشان همان عارفان و صوفیان می‌باشد و سپس به شاگرد ابن جوزی بودن او نیز اشارت می‌نماید و عقاید دیگران را درباره این قول سعدی می‌آورد و بعد داستانهایی از عارف‌های معروف چون بایزید بسطامی و جنید بغدادی و شبلی نقل می‌کند و اشعاری چند از عطار و خود سعدی تقطیع عروضی می‌نماید که قدرت او را در علم عروض می‌رساند و نیز نصیحت شیخ شهاب را که بروی آب کرده ذکر می‌نماید و سپس می‌گوید که زاهد روی و ربائی در نزد سعدی ارزشی نداشته و درین باره خود سعدی حکایاتی چند دارد و بعد از آن خواننده را به اقوال مستشرقانی چون ربیکا و ماری شیمیل آشنا می‌کند و از عشق افلاطونی مندرج در رساله میهمانی سخن می‌آورد و به آخر باز نظر خود را درین باره تکرار می‌نماید مبنی بر اینکه سعدی گرچه عارف نبوده ولی به تئوری عرفان آگهی تام داشته و عارفان بزرگ نزد او صاحب ارزش بوده‌اند.

**مقاله بعد:** نویسنده این مقاله را با عنوان «سعدی و پادشاهان» آورده و در تحت آن با آوردن داستانهایی از گلستان و بوستان خواننده را تلویحاً با مسأله کشورداری شرقی و ظلم و استبداد مستمر حاکم شرقی آشنا می‌نماید و عکس‌العمل او را در برابر این ظلم مستمر مثل غزالی (در نصیحت‌الملوک) و یا نویسندگانی دیگر که به این امر پرداخته‌اند و جز آوردن داستانهای پندآموز یا کلمات قصار ضدظلم چیز دیگر نمی‌داند. ارزشهایی که به نام ارزشهای طبیعی یک انسان که امروز در غرب جاافتاده است متأسفانه در زنجیره شکاف ناپذیرفته ظلم شرقی هیچگاه مفهوم و مصداقی نداشته است چه از فخرهای حاکم شرقی است که سلسله‌های مظلومی را به زیر سلسله‌های جور برد و گروه گروه بی‌گناهیانی را با یک فرمان به جوخه آتش سپرد. سعدی در قرن هفتم هجری یعنی قرن سیزدهم میلادی می‌زیسته قرنی که جوی خون از هر سو روان بوده است و خطه کشور او هنوز آسوده نشده از ظلم غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی گرفتار ایلغار مغول شده

سعدي

شاعر عشق و زندگي

دکتر محمدعلي همایون کاتوزیان

طرح جلد از ابراهيم حقيقي

چاپ اول ۱۳۸۵، شماره‌ی نشر ۸۰۲، ۴۰۰۰ نسخه، چاپ چهل چاپ

شابک: ۸-۸۹۴-۳۰۵-۹۶۴

نشر مرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبروی هتل لاله، خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸

صندوق پستی ۵۵۴۱-۱۴۱۵۵ تلفن: ۳-۴۶۲-۸۸۹۷۰ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹

E-mail: info@nashr-e-markaz.com

است مغولی که در آن چنگیز فریاد می‌زد من انتقام الهی می‌باشم و جز سوختن و کشتن و ویران کردن شعاری ندارم. درین قرن هر که می‌توانست ازین خطه بیرون می‌رفت و آن کس که نمی‌توانست می‌ماند و با جام مغولی شربت مرگ می‌نوشید. آنان که بر سعدي خرده می‌گیرند که چرا سعدي گفت اگر شاه روز را شب گفت تو تصدیق او کن و بگو: «این هست ماه و پروین» صدر و ذیل قول سعدي را دقیقاً ملاحظه نکرده‌اند چه این قول از بزرگمهر است که در برابر عنود حقودی که با سخن صواب چون کارد و پنیر بوده گفته شده است و شاید سعدي درینجا می‌خواسته جبار را به بی‌عقلي معرفی کند که اگر از روی بی‌عقلي روز را شب دید تو او را درین بی‌عقلي تقویت کن که بی‌شک حاصل بی‌عقلي بی‌تدبیری است و حاصل بی‌تدبیری در حکومت و سیاست سرنگونی به درک اسفل السافلین است. باری درین مقاله نویسنده به زیبایی داستانها و مواضع چندی حاکی از عدل و انصاف و مذمت از جور و ظلم است آورده که از بهترین اقوال سعدي است. باید کتاب او را خواند.

**مقاله بعد:** این مقاله با عنوان «سعدي و وزیران» آمده و با اطلاع موسعی که نویسنده از تاریخ ایران دارد نام وزیران زیادی را آورده که با تیغ شاهان مخدوم خود تحویل برج خاموشی داده شده‌اند. این مقاله نویسنده از جنبه تاریخی با ارزش و حاوی

اطلاعات جالبی است. ولی این تبصره را به این قول نویسنده باید افزود که همه این وزیران گرفتار تیغ ارباب شده در دوره خدمت به این غدار آقندر مرتکب جنایت برای تشدید حکومت او شده‌اند که این کشته شدن آنها حق آنها بوده است. چه «هر که شمشیر ستم کشد بیرون / عاقبت خود بدان بریزد خون». همین میرزا ابوالقاسم فراهانی برای حکومت محمد شاه قاجار چه چشمها را از کاسه در آورد و چه انسانهایی را به کشتن داد تا این شاهزاده جاهل بر اریکه سلطنت مستقر شود عجب آنکه سالی از حکومت این شاه نگذشته بود که به فرمان این جبار در حوضخانه قصر نگارستان او را به دیار باقی رساندند و بر حسب قول تاریخ‌نویسان دوره قاجار جسد این مرد کفن و غسل ندیده به قبر سپرده شد. سعدی چه خوب نزدیکی به این جباران را در قول مصاحبت سیه گوش با شیر نقل کرده است. یگانه وزیری که در پی آن بود از چنین سرنوشت شومی برکنار ماند میرزا تقی خان امیرکبیر بود که بنا بر قول میرزا یعقوب ارمنی پدر میرزا ملکم خان او می‌خواست اصل شاه سلطنت کند نه حکومت را پیاده نماید ولی بدبختانه او هم در حمام باغ فین کاشان به همان دیار رفت که قائم‌مقام در حوضخانه باغ نگارستان رفت. این مقاله یکی از بهترین مقالات این مجموعه است که بایست خواند.

**مقاله بعد:** عنوان این مقاله «باران که در لطافت طبعش خلاف نیست» می‌باشد. نویسنده با برگرفتن این عنوان از سعدی یکی از بحثهای مهم روانشناسی و تعلیم و تربیت (pédagogie) را پیش کشیده که امروز در دانشگاههای جهان به روی آن کار می‌کنند. نویسنده با استفاده از اقوال سعدی در مواضع مختلف می‌گوید سعدی بر آنست که در پذیرش تربیت قابلیت جوهر متربی شرط است یعنی اگر علتِ قابلیتِ پذیرش تربیت را نداشته باشد قرار دادن او زیر عناصر تربیتی مثل قرار دادن گردکان بر گنبد است. یعنی همانطور که گرد و بر سطح کروی در فضائی که قوه ثقل برقرار است بند نمی‌شود تربیت هم بر غیر قابل به همین سرنوشت است. نویسنده مثالهایی از قول سعدی درین باره برمی‌گیرد و ارائه می‌دهد چون:

می‌بتابد بر همه عالم سهیل      جایی انبان می‌کند جایی ادیم

و با این مثالها گرچه نویسنده نظریه سعدی را خوب تشریح کرده است و معلوم نیست که نظر خود نویسنده چیست. البته مسأله یک مسأله فلسفی است و طرح آن درینجا به صورت استطرادی شاید مُخل به موضوع نباشد. در فلسفه این مسأله چنین طرح می‌شود: آیا طبایع انسانی از بدو تولد با بارهایی مختلف به عنوان پیشین‌هایی (àprioris) یا به عرصه حیات می‌گذارد یا آنکه خالی‌الذهن و بدون باره دنیا می‌آید ولی



از همان آغاز حیات با هر تماسی که حواس او با عوامل حیات می‌گیرد نقش‌پذیری در او آغاز می‌شود و ذهن خالی صور متعددی را در خود انباشته می‌گرداند آنهم به صورت تعاملی اگر مسأله چنین فرض شد دیگر درینصورت طفل از آغاز تربیت‌پذیر و قابل برای بارگیریهای تربیتی است منتها اگر در سنین بالا سر از پندهای سعدی فی‌المثل برتافت و کج‌تابی کرد این کج‌تابی مابین اصل و ویژگیهای انفعالی او نیست و کج‌تابی از آن جهت پدیدار شده که ظرفیت پذیرش امتلاء پیدا کرده است. سعدی مثل آنست که قائل به این اصل است که متربی با بارهایی به دنیا می‌آید که این بارها در افراد به وضعی جلوه می‌کند که متفعل تربیتی را از حالت انفعالی درمی‌آورد و او را مقاوم در برابر علت فاعلی در پذیرش فعل تربیتی می‌کند. مطلب چون بسیار پیچیده و به تجربیات بسیار دقیق روانکاو و روانشناسی و زیست‌شناسی نیازمند است لذا برای سعدی حرجی نیست که در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) چنین نظریه‌ای را ابراز دارد و انصاف را نویسنده در این مقالت به خوبی نظر سعدی را با آوردن اقوالی از او ارائه داده است.

**مقاله بعد:** این مقالت که تحت عنوان عاشقی‌های سعدی آمده است چون مربوط با دنیای عاطفی و احساسی سعدی است یک نوع ارتباط معنوی با مقالات بعدی که بحث در وصال و هجران و عشق غیر عرفانی سعدی است و در ضمن این مباحث اشاراتی به غزلیات سعدی دارد. اتحاد موضوع ایجاب می‌کند که به کار نویسنده در نشان دادن این جهان هنری و احساسی سعدی رسیدگی کنیم چنانکه خود نویسنده هم درین سلسله مقالات چنین کرده است. نویسنده معتقد است سعدی با آشنایی به عشق‌های صوفیانه و افلاطونی هیچگاه از عشق انسان به انسان غافل نبوده و برای اثبات این نظر خود غزلیاتی را ارائه می‌دهد که نمی‌تواند محمل خود را در عشق‌های صوفیانه و افلاطونی پیدا کنند. چه درین غزلیات شبهای تار هجران و صبح‌های زیبای وصال از طریق سعدی به وجهی در غزلیات او بیان می‌شود که محال است شخص تجربه نکرده بتواند آنها را چنین بیان کند. این گونه عشق برای شاعری پُراحساسی چون سعدی از لوازم غیرمفارق است. از آنچه نویسنده درین چند مقاله آخرین ارائه داده برمی‌آید که نویسنده شعرشناس قابل و صاحب ذوق است چه در انتخاب اشعار آن غزلهایی که از سعدی به وسیله او درین مقالات آمده بهترین غزلهایی می‌باشد که فقط یک صاحب قریحه و ذوقی می‌تواند آنها را گزینه کند. آنها را بایست خواند و به انتخاب او احسنت گفت و از آنجا مسأله مسأله عشق است به قول مولانا قلم بر خود می‌شکافد و طالب باید مثل نویسنده به خود سعدی بردازد و درین دنیای ذوق خیره شود.

مقاله بیستم: این مقاله که با عنوان «یادداشت‌هایی در سعدی‌شناسی» آمده است. نویسنده مثل «لانسون» پس از سیر دقیق در کارهای سعدی نظر خود را درباره سعدی بیان می‌کند و می‌گوید: «سعدی به بهترین معنای کلمه التقاطی است یعنی در هیچ چارچوب بسته‌ای نمی‌گنجد و از هیچ زاویه منحصر بفردی به جهان نمی‌نگرد. صاحب مکتب و طریقت و ایدئولوژی نیست و به هیچ ایدئولوژی و مکتب و طریقتی نیز بستگی ندارد و حتی فراتر ازین به جهان و آنچه در آنست از زوایای گوناگون می‌نگرد و در قلمرو اندیشه و سخن برای هر راه و روشی - کم یا بیش - ارزش و اعتباری قائل است». در ذیل این نظر نویسنده به کتابهای سعدی رجوع می‌کند و می‌گوید گلستان سعدی چون مطالبش همه به شعر نیست خواننده بیشتر از بوستان دارد مضافاً آنکه مطالب بوستان سنگین‌تر از گلستان است گلستانی که یکسال بعد از بوستان تدوین شده و در نزد خارجی‌ها که با ترجمه به آثار سعدی آشنا می‌شوند این مسأله یعنی توجه بیشتر به گلستان داشتن کاملاً مشهود است. از آنجا که به نظر نویسنده ترجمه شعر سخت‌تر از ترجمه نثر است همین سختی موجب شده است که از هفتصد غزل سعدی تعداد کمی از آنها به زبان فرنگی برگردانده گردد. زیرا غزل علاوه بر شعر بودن واجد صنایع و ظرائف شعریست و برگرداندن این ظرائف که بسیار با سنن و امثال و حکم و تاریخ قومی بستگی دارد هیچگاه در قوم دیگر که بیگانه با آنهاست نمی‌تواند اثر بگذارد. او می‌گوید پاره‌ای از غربی‌ها گلستان را پندنامه سیاسی چون سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک و قاپوسنامه کیکاوس بن اسکندر و شمگیر پنداشته‌اند ولی درین تشخیص اشتباه کرده‌اند گلستان و بوستان اگر پندی دارد پند سیاسی نیست و سعدی در آنها شاه و گدرا را به یک چشم دیده و با آنها به سخن نشسته است. بعد ازین مطالب نویسنده درباره ترجمه گلستان به زبان‌های خارجی صحبت می‌کند و می‌گوید گلستان به لاتین و آلمانی و هلندی قبل از انگلیسی ترجمه شد و ترجمه آلمانی آن به وسیله اولتارئوس سخت مورد توجه قرار گرفت و گوتته از آن ترجمه در دیوان غربی و شرقی خود استفاده کرده است. نخستین ترجمه آن به انگلیسی به سال ۱۸۰۶ میلادی اتفاق افتاده در حالی که اندره دوریه (André du Ryer) به سال ۱۶۳۴ میلادی آن را به فرانسوی برگردانده است. بوستان به قرن هفدهم میلادی به فرانسه و انگلیسی و آلمانی و هلندی و لاتین ترجمه شده ولی ترجمه لاتینی آن به چاپ نرسیده است. بعد نویسنده می‌گوید سعدی طبق مدارکی که به دست است چه در زمان حیات خود و چه پس از مرگ خود از شهرت زیادی برخوردار بوده است. این بطوطه نقل می‌کند که در چین نوازندگان و خوانندگانی در یک قایق

تفریحی یک شاهزاده چینی غزلی از سعدی را ترنم می‌کردند و «کارنو» ریاضی‌دان معروف فرانسوی در قرن هیجدهم میلادی نام فرزند خود را که یکی از بزرگترین ریاضیدانها شد سعدی گذاشت. به آخر نویسنده کلام خود را دربارهٔ سعدی چنین ختم می‌کند: «سعدی یکی از بزرگترین سخنوران کلاسیک فارسی است. با این وصف در گلستان و بوستان آنقدر و آنچنان درباره نیک و بد زندگی سخن رفته - صرفنظر از صرف ادبیات - حتی جهان امروز نیز از حکمت این دو کتاب بی نیاز نیست. گذشته ازینکه غزل سعدی بر هر عاشقی که آن را بخواند عمیقاً تأثیر خواهد گذاشت.» نویسنده با این جملات تحلیل ژرف خود را پایان می‌دهد و علاقه‌مندان به تحلیل ادبی را در انتظار تحلیل‌های عمیق خود دربارهٔ ادباء دیگر می‌گذارد.

قریه کاشانک شمیران - زمستان ۱۳۸۶

سید عبدالله انوار



منتشر شد:

## دسته ی دلک ها

لویی فردینان سلین

ترجمه مهدی سحابی

نشر مرکز - تلفن: ۳-۸۸۹۷۰۴۶۲

فاکس: ۸۸۹۶۵۱۱۶۹